

# جانب‌داری پرورش و تربیت جدید

از دکتر آندره برژ استاد کرسی روانشناسی و روانپزشکی سنالسی پرورش و تربیت خانوادگی دانشگاه پاریس و رئیس فدراسیون

ترجمه دکتر آصفه آملی استادیار دانشگاه تربیت معلم

های اعلام شده آنان نیز در پایان حساب از نظر عده زیادی دیگر در مورد پرورش و تربیت دوباره و آویزش و اتصال مجدد بزهکاران همان معیارهائی هستند که کارشان تکرار مسائلی است که بزهکاران سابقاً یاد گرفته‌اند، بنابراین نمیتوان گفت که همه اینها وسیله‌ای برای بیان ناامیدی‌ها و بغض و کینه‌ها و بعبارت دیگر اعلام گرسختگی‌ها میباشند؟

بعلاوه توصیه‌های روزافزون برای «ایجاد مدارس حرفه‌ای متعدد و جدید جهت بالابردن سطح کارآئی حرفه‌ای بعنوان پایه و اساس برای پذیرفته شدن در اجتماع» و ازدیاد خانه‌های جوانان بمنظور گذران اوقات فراغت «توصیه برای احتراز از قرارگاه در مورد پیش-گیری از بزهکاری» و «نگهداشت بزهکاران تاخاتمه یادگیری شغل و حرفه به تناسب قابلیت‌های آنان و اخذ مدارك برای ورود به اجتماع» و دیگر و دیگر... آیا همه اینها از فکر و مقصودی که ما از آن دفاع میکنیم متأثر نیستند؟ ولی وقتی که انتقاد بر علیه احترام به در (تابو). «آزادی و خانواده» آغاز میگردد و جمله‌هایی بر علیه روان‌کاوی این «بزاخفشی» که بوسیله مبتکرینش با جهش‌های تند و گرمی ابداع گردیده است ظاهر میشود تصدیق و قبول من بیشتر احتیاط‌آمیز میگردد.

۱ - در مورد آنچه که بعنوان «آزادی» توجیه میگردد، همه چیز مربوط میشود به آنچه که هر کس از این کلمه درك میکند و من تکیه میکنم به مفهوم کلمه و ارتباطی که با پرورش و تربیت دارد.

۱ - شیئی مقدسی که نزدیک شدن و دست زدن به آنرا تحریم کرده‌اند.

اما مختصرعین و مسجبین در عمق اندیشه‌هایشان با ما هم عقیده نیستند چونکه انجمن‌های انگلیسی «که علاقمند به حفظ رسوم خود یعنی بکارگرفتن عصا ( برای چوب زدن ) در امر تعلیم و پرورش بزهکاران میباشند، خودرا جدا نگاه میدارند، در صورتیکه معیار-

۲ - در مورد آنچه که بعنوان «خانواده»

توجیه میشود ، عبارت است از بازشناسی  
ضرر هائیکه از جدائی ها و نا هماهنگی ها بوجود  
میآید که بنظر من مخصوصاً دلیل براهیت  
و موقعیت آن میباشد . آیا نباید بوسیله تحقیق و  
بررسیهایی عوامل ضرر و زیان و خسارت های  
عادی و همگانی آن را شناخت تا بتوان با  
مساعی همه جانبه و فراگیر به پرورش و  
تربیت خانواده برای حفظ استحکام و میانی  
آن دست یافت ؟ تا بحال بهیچ وجه مدرکی  
یست نداریم که سازمان های عمومی و مسئول  
و یا سازمانهایی که قائم مقام آن دستگاه ها  
هستند ، توانسته باشند مزایای یک خانواده  
طبیعی و معمولی را با خانواده ای که در سطح  
متوسطتری قرار دارد منجید باشند . پس  
برابر ب دستور و قواعد معمول من در این عقیده  
باقی میمانم که کودک تا سنی که بتواند  
خودش را تعریف و تصریح کند احتیاج  
جسمانی دارد که باید به او کمک شود و  
اینطور تعریفش میکنم « تخمک یا نطفه  
خانوادگی » این تخمک در رحم مادر ، در  
زمان تولد و سوقعی که شیرخواری کوچولو،  
است کامل نیست و به تدارک و ذخائر زیادی  
برای ورود به این دنیا نیازمند است . من از  
این « انسان کوچولو » صحبت میکنم ، و در  
این صورت لازم است توجه بیشتری در مورد  
این سازمانها و یا دستگاه های جانشین قائم  
مقام که همگی در جستجوی پیشرفت و کمال  
هستند بشود و سعی کنند تا به شبانه روزهای  
کوچولوهای خود روش و قالبی برابر باروشها  
و قالبهای خانواده عرضه کنند چون در گذشته ،  
حالا و همیشه طبیعت بهتر از نمونه های  
مصنوعی ماست .

«Kate Friedlander» و «Bowly»



ارتباطی بین فقدان مادر در اولین سالهای زندگی کودک و بزهکاری درونی وی برقرار کرده‌اند همچنین پرورش کودک را بدون ملاحظت و سهربانی که جزئی از فقدان مادر میباشد بعنوان « خیانت باروکشی ازشهرینی» توجیه کرده‌اند که با انتقادهایی که به «تابوی خانواده» وارد میشود هماهنگ نیست. روان‌کاوان به نقش مادر در شکل و پختگی عواطف و برخورد های اجتماعی کودک توجه نموده و یادآور شده‌اند که بزهکاری دوران کودکی به صورت های متفاوت بروز میکند و مدرسه خانواده را تأیید نموده و برایش اهمیت فراوانی قائل هستند ولی آیا بزهکاری دقیقاً در بچه‌هایی که پدر و مادرشان درس های مدرسه خانواده را یاد گرفته وجود ندارد ؟ همه چیز همین جا است . هم چنین تأکید به این مسئله که « از سوتیکه نوجوانان بزهکار روان کاوی میشوند Les Mobs و Les Rokers سواحل انگلستان را ترك گفته‌اند » آیا میتوان مطلب روان کاوی را تا زمانیکه اندازه و تعداد موبها و راکرها که تحت مداوا و معالجه قرار گرفته‌اند مشخص نگردیده است جز روشی نه چندان مثبت و مدلل کننده چیز دیگری توجیه کرد ؟ معیارهای در نظر گرفته شده هر چه که باشد و برای هر کسی که اعمال گردد ، بنظر من مخصوصاً لازم است نتایج رفتاری آن را با آنانکه این روشها را تحمیل نکرده‌اند قضاوت نمایند .

بعلاوه در مورد روان کاوی چون عملاً نتیجه پرورش و تربیتی است که بر اساس آزادی بنا شده و در این مقاله از شانس بد مورد حمله واقع گردیده است اگر بدون آنکه

به مشکلات « آزادی » برگردیم ، و چند نفر از شاگردان فروید Freud را که افکار شخصی خود را در مورد پرورش و تربیت بیان کرده‌اند بیاد آوریم مورد و حالت همه مریبان که غالباً محو در تشدد و سخت گیریهای خود گردیده‌اند تا جائیکه تردید میکنند که آیا مریبی هستند یا نیستند در نظریات مجسم میشود . اگر سردمی که اینقدر زیاد در مورد « عقده‌ها » صحبت میکنند، بتوانند قبول کنند که روان کاوی توصیه میکند: به کودکان هیچ گونه رنج و صدمه‌ای هر اندازه هم که سبک و ناچیز باشد وارد نکنید ، چه اندازه مسئله « عقده‌ها » حل میشود . روان کاوی امروز بیشتر به لزوم تلفیق روشها با محیط خانوادگی تأکید میکند مخصوصاً رفتار پدر و مادر برای پاسخگویی به احتیاجات امنیتی کودکان تا زمانیکه بتوانند هویت خودشان را قوی و محکم بسازند روان کاوی تعلیم و تربیت نیست ولی از آن هم جدا نمیتواند باشد بلکه قسمتی از تربیت و تعلیم است به این عنوان که روشنگر طبیعی کودک میباشد. بهر حال ، این نمیتواند انجام شود مگر به قیمت جایجا کردن کارها ، کاریکه من سالها است قسمتی از مساعی خودم را بر سر آن گذاشته‌ام و این کار من بر اساس اثر «Georges Mauco» قرار گرفته است « روان-کاوی و پرورش و تربیت»، آیا این روان کاوی در پرورش و تربیت جدید هم وجود دارد ؟ بله، برای اینکه روان کاوی اجازه میدهد که شناسائی کودکان بهتر و دقیق تر انجام شود و این مدارس جدید هستند که در بعضی از درسهایشان بیشتر بر این موضوع تکیه میکنند، مثلاً وقتیکه به کوچکترین شاگردانشان اجازه



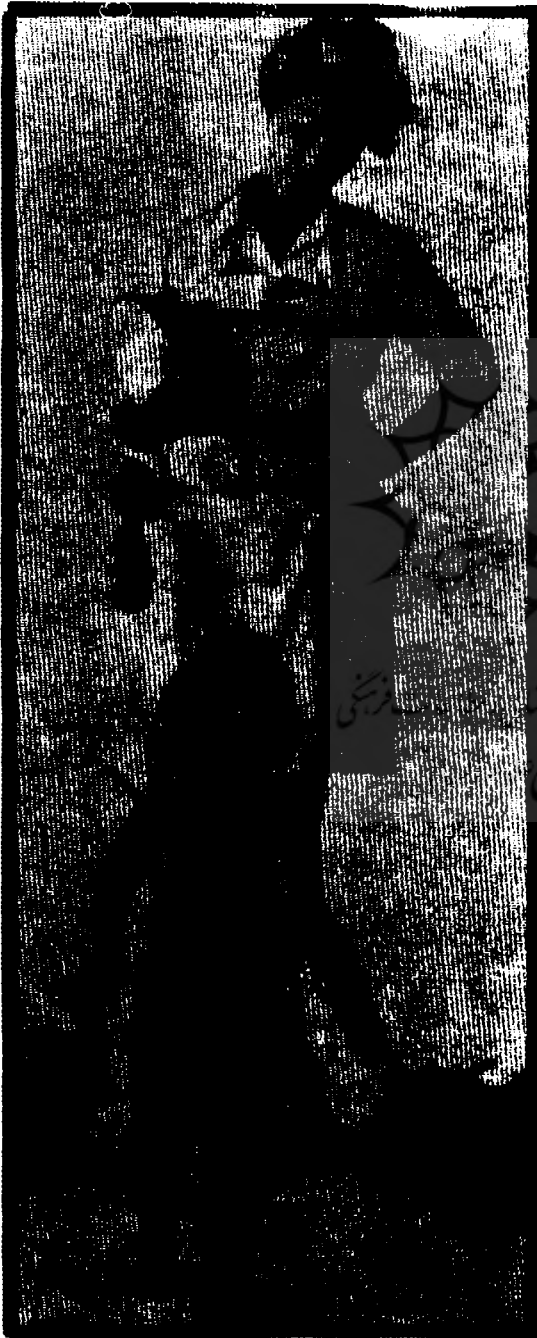
وامکان میدهند تا برابر با احتیاجات اولین مرحله از رشد غریزی و عاطفی خود آب و خاک را مخلوط کند و باصطلاح «گل بازی» کند، در نظر آنانکه طرفدار روش جدید نیستند و دلیل آن هم این است که کمتر روان کاوی روشهای فعال را بخوبی میشناسد و چند نفری از آنان هم که تا حدودی شناسائی دارند بیشتر به نفع خودشان احتیاطهایی میکنند، اینها میترسند از اینکه مبادا مسئولیت، بسیار بزرگی را که بر عهده موجودی بسیار جوان و آسیبپذیرند، برایش اضطراب و نگرانی تولید کند. در اردوهای نوجوانان کسانی مشاهده میشوند که از ورود آزادانه خود هم بیم و هراس دارند و بهمین سبب خودشان را کنار میکشند. اما بنظر من ترس آنان بر اساس نا آگاهی است از شرایط کار عملی. شرایط کارهایی که همین آزادی و احساس مسئولیت را در خود جای داده است و به کودکان امکان میدهد تا خودشان در سر کلاسها تمرین کنند. و دسته دیگر (آنانکه از واگذاری مسئولیت به کودکان و نوجوانان بیم دارند) خود را غرق در این تصور نمودهاند که این روشهای فعال برای از بین بردن مزاحمتها و ناسازگاریها و جنگجوییهای آنان کافی نیستند. آیا اگر ناسازگارها را به فعالیتهای متعدد و کارآمد مشغول سازیم بهتر نیست؟ شاید این گروه میخواهند بگویند که وادار ساختن نوجوانان به این کارها «انجام روش فعال» نوعی حمله است در مقابل زحمت و سعی انجام شده؟ اما غریزه جنگجویی البته اگر وجود داشته باشد میتواند بوسیله رقابت های مصنوعی که بوسیله بزرگسالان توجیه شده و چشم و هم چشمیهای کودکان که خود موضوعی بسیار قابل بحث است منجر گردد، نتیجه و عاقبت دیگری پیدا کند؟

بالاخره جدا از چند نفر روان کاویکه مسئله را میشناسند وعده زیادی دیگر که فرصت بررسی و مطالعه آن را نداشته اند، باقی میماند دسته ای از آنان که به روان درمانه تعلیلی پرداخته اند و آنان هم باز میگردند به اینکه به کودک اجازه دهند که مشکلات مربوط به خودشان ورشد و نموشان را خودشان حل و فصل کنند. علاوه بر این آنان موافق اند که کودک را در مدرسه های «عادی» بگذارند یعنی در مدارس سنتی. این سؤال پیش میاید که این «مدارس عادی» یا کدام معیار توصیفی منجیده میشود تا بتواند «برای این کودکان مناسب باشند؟ بدون شک مگر نه این است که هر اندازه فردی در موقعیت بهتر و مناسبتری باشد بهتر قادر خواهد بود شرایط زندگی نامناسب را قابل هضم سازد.

من از جانب خودم معتقد هستم که این اولین سالهای وجود است که اصول و پایه بسیاری از علل و علائم عصبی ایجاد میگردد و بعدها کم کم خود را نشان میدهند و به ناسازگاریهایی منتهی میگردد که باعث رنج کودک در کلاس و بهمداء در اجتماع خواهد شد. روابط با معلم، با دوستان و همکلاسیها بدون هیچ شکی بر پایه روابط خانوادگی قرار گرفته و از آن متأثر میگردد و انعکاس پیدا میکنند.

مشاهده میشود بعضی از نوجوانان که بهر دلیلی از عمل روان درمانی محروم شده اند در مدرسه و یا هر روشی که اداره میشود «خواه سنتی خواه روش فعال» دچار مشکلات میگردند.

در نتیجه باید دید اگر روشهاییکه برای راهنمایی طبیعی بکار میروند در اختیار



و وسیله کار روان کاوان قرار گیرند راه غلطی است ؟ آیا آنان میتوانند برای این ناسازگارها، اگر هم قدرتی برای حل قطعی مشکلاتشان در دست ندارند وسیله یا وسائلی برانگیزند تا فعالیت های فکری و مغزی آنها را در حد ممکن آزاد نموده و از مشکلات شخصی آنان بکاهند . شکست های تحصیلی غالباً با نابسامانی کودک در خانواده اش و با سریانش ارتباط نزدیک دارد .

روش خانم منتسوری «Mme Montessori» مخصوصاً بدلیل آنکه به کودک در حد ممکن استقلال میدهد از نظر ما یکی از شرایط برای سلامت فکر است که مدرسه میتواند در دسترس کودکان و نوجوانان قرار دهد .

با اعتقاد به اینکه درمان یک چیز است و سلامتی چیز دیگر ، اگر مریض اولین متصدی درمانش را تغییر میدهد در جستجوی محیطی بهتر و مساعدتر است ، نباید انتظار داشت چون شخص مریض است کمتر از شخص دیگر احتیاج به هوای صاف، غذای سالم و مراقبت و نظافت دارد .

کودک هم کشمکش های درونی اش هر چه باشد به فعالیت احتیاج دارد . وقتی که این فعالیت ها او را راضی کند ، وقتی که این فعالیت ها با احتیاجات اساسی و پایه ای او ارتباط پیدا کند ، شانسش برایش ایجاد میگردد تا بتواند موازنه بهتری از رفتار و حالاتش بدست آورد .

## قسمت ششم

«مدرسه جدید روی اجتماع امروزی»